

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینۀ ایران

فرستنده: برهان عظیمی

۱۰/۱۱/۲۶

روندهای سیاسی، فروکش خیزش توده‌ئی، گرایش‌های طبقاتی

با افت خیزش توده‌ئی سال گذشته، پرسش‌های زیادی اذهان مبارزان را به خود مشغول کرده است: چرا این خیزش دچار افت شد؟ آیا این افت نشانه شکست قطعی این خیزش است، یا باید انتظار برآمد توده‌ئی دیگری را داشت؟ آیا این افت نشانه قدر قدرتی جمهوری اسلامی است یا باید آن را مقدمه‌ای بر سرنگونی رژیم یا فروپاشی جمهوری اسلامی دانست؟ روندها و دورنماهای سیاسی آتی چیست؟ کمونیست‌ها نیز با این پرسش روبرویند که آیا شانسی برای تأثیر گذاری بر اوضاع در جهت سازماندهی یک انقلاب راستین دارند و چگونه می‌توانند این امر را تسریع کنند؟

معضل خود رونی

خیزش سال گذشته حاصل تشدید و تلاقی چند رشته تضاد متفاوت بود: تضاد درونی میان حاکمان ارتجاعی و تضاد میان محکومان با این حاکمان. در هم آمیختن این تضادها بر بستر اوضاع بین المللی مشخص به یک انفجار سیاسی مهم در جامعه پا داد.

در هم تنیدگی این دو رشته تضاد با ماهیت‌های متفاوت، خصلتی متناقض به خیزش مردمی داد و حتی بر تداوم و دامنه و عمق آن تأثیر گذاشت. بدون ارزیابی از این خصلت متناقض و همچنین تغییراتی که در سمت هر یک از این تضادها و تحولات سیاسی در عرصه داخلی و بین المللی صورت گرفته نمی‌توان به تحلیل صحیحی از واقعیات عینی دست یافت و دلایل اصلی افت خیزش اخیر را روشن کرد.

تا آنجا که به تضاد پائینی‌ها با بالائی‌ها بر می‌گردد، ویژگی اصلی جنبش توده‌ئی خودجوشی آن بود. هر خیزش توده‌ئی - حتی اصیل‌ترین آن‌ها - تازمانی که خصلتی خودبه‌خودی داشته باشد و در رأس آن عنصر آگاهی انقلابی قرار نگیرد، همواره در معرض افت‌های ناگهانی است. حتی خیزش‌های توده‌ئی تحت رهبری احزاب انقلابی نیز با افت و خیز پیش می‌روند. عموماً، مبارزات توده‌ئی به شکل موج وار در مسیری پر پیچ و خم جلو خواهند رفت. این قانون همه‌آنهاست. هر آتشفشانی سرانجام فروکش خواهد کرد و هر سیلی زمانی فرو خواهد نشست. اما افت یا عقب نشینی نسبتاً زودرس خیزش سال گذشته را باید در جای دیگری جست و جو کرد. این خیزش یک ضعف اساسی داشت. بزرگترین ضعف تمامی مبارزات خودبه‌خودی، تولید گرایش‌های بورژوائی در

میان توده ها است. و این خیزش نیز از آن مستثنی نبود. تا زمانی که چنین گرایشاتی توسط عناصر آگاه به مصاف طلبیده نشوند و خلاف آن حرکتی صورت نگیرد، همواره میان توده ها و بورژوازی فصل مشترک ایجاد شده و یک خیزش به راحتی به زیر پر و بال بورژوازی می رود و در برابر سیاست ها و برنامه های سازمانیافته بورژوازی آسیب پذیر می شود. در خیزش توده ئی اخیر نیز شاهد چنین روندی بودیم.

هیچ شورش خودبه خودی توده ئی و حتی قیام خودبه خودی توده ئی نمی تواند از چارچوب بورژوائی فراتر رود. این حقیقت بارها به اثبات رسیده است. تاریخ مکرراً شاهد قیام های توده ئی بوده که نتایج مبارزات خود را دودستی تقدیم نیروهای سیاسی بورژوازی که در اغلب موارد مخالف قیام توده ها بودند، کرده است. مثال برجسته آن قیام مسلحانه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ است که توده ها دو دستی دستاوردهای مبارزاتی خود را تقدیم خمینی کردند که تا آخرین لحظه هم «فرمان جهاد» نداده بود.

تولید و بازتولید این گرایش در میان توده های مردم ریشه در روابط اجتماعی حاکم دارد. همواره افکار و فرهنگ حاکم بر جامعه، ابزارهای اصلی خلق افکار در جامعه، شبکه ها و سازمان های سنتی یا دولتی و شبه دولتی، جملگی در اختیار بورژوازی قرار دارند. این شرایط امکان کنترل مبارزات توده ها یا ربودن دستاوردهای مبارزاتی آنان را به جناحی از بورژوازی یا نیروها و شخصیت های سیاسی با افق و اهداف بورژوائی می دهد. در جریان خیزش سال گذشته از همان آغاز جناحی از حکومت پیگیرانه و سازمانیافته تلاش کرد حرکت مردم را مهار کرده و به مجاری مطلوب خویش براند. اما مضاف بر این، توده های مردم نیز به دلیل سطح پائین آگاهی انقلابی شان چشم امید به رهبران «اصلاح طلب» حکومت بسته بودند. خصلت خودبه خودی خیزش، مدام گرایشاتی را در میان مردم تولید و باز تولید و آنان را در مقابل سیاست های آگاهانه بورژوازی خلع سلاح و آسیب پذیر می کرد.

جوانان رادیکال بسیاری در این خیزش حضور داشتند که پوسیدگی نظام جمهوری اسلامی را عمیقاً حس کرده بودند اما برای براندازی رژیم به دولتمردان همین حکومت چشم امید داشتند. توجیه آنان این بود که «فعلاً تحت لوای امثال موسوی و کروبی مبارزه را به پیش می بریم و در مرحله بعد حساب همه را خواهیم رسید.» اما «مرحله بعد» هرگز فرا نمی رسد. زیرا پیش بردن مبارزه زیر بیرق رهبران «اصلاح طلب» حکومت به معنای سر فرود آوردن در مقابل تفکر، متد و افق و اهداف بورژوائی آنان است. اینگونه توجیهات نشان از همان گرایشی را دارد که لنین در کتاب مشهورش به نام «چه باید کرد؟» از آن به عنوان «تلاش و تقلای خودبه خودی توده ها برای رفتن به زیر پر و بال بورژوازی» نام برد. مردم به طور خودبه خودی و بدون داشتن آگاهی و رهبری کمونیستی نمی توانند به ورای افق ها و سیاست های بورژوازی بروند و همواره قربانی خوش خیالی خود در مورد رهبران بورژوا خواهند شد. و نتیجه اعتمادشان به رهبران بورژوا همواره یأس و سرخوردگی و افت جنبش آن هاست. البته کم نبودند جوانانی که در عمل و به تجربه دریافتند که این خوش خیالی فقط موجب خلع سلاح آنان، به خصوص در بزنگاه ها می شود و بر آتش شور و اشتیاق مردم آب سرد می ریزد و آنان را ناامید و سردرگم می کند - اتفاقی که در ۲۲ بهمن سال گذشته افتاد.

با توجه به شکاف نسلی که در جامعه ایران به وجود آمده، هر نسلی برای کسب آگاهی بیشتر نیازمند کسب تجربه است. نسل جدید انقلابی نیز به درجاتی باید چنین تجاربی را از سر می گذراند تا حقایق مهم مبارزه طبقاتی را درک کند. اما وظیفه حزب پیشاهنگ کمونیست است که درس های مبارزات مردم را تراز بندی و فراگیر کند و از تکرار چنین پروسه های دردآور جلوگیری نماید.

امروزه ما با اذهانی فعال و گوش هائی باز روبرو هستیم. با کسانی که مشتاقانه راه رهائی را جست و جو می کنند. بسیاری از جوانان درگیر در این خیزش دریافتند که برانداختن حکومت کار ساده ای نیست. یا حداقل دریافتند که با رهبرانی چون کروبى و موسوى نمى توانند حتا یک گام به سوى خلاص شدن از رژیم تبهکاری چون جمهوری اسلامی بردارند. این خیزش پرسش هائی مانند چه می خواهیم؟ با چه رهبرى؟ و از چه راه و روشی؟ را در مقابل همگان قرار داد.

این خیزش نشان داد که پتانسیل انقلابی عظیمی در میان بخش های مختلف مردم – به ویژه زنان و جوانان - موجود است و آنان آماده انجام فداکاری های بزرگ برای تغییرات اساسی هستند. این خیزش پایه رادیکالی از خود باقی گذاشت که بدون توجه به آن در این مرحله از مبارزه طبقاتی امکان گسترش فعالیت های انقلابی و کمونیستی در جامعه نیست. آتشفشانی که سال گذشته سرریز کرد، مواد مذابی، به صورت دختران و پسران جوانی که از لحاظ سیاسی بیدار شده اند از خود برجای گذاشت که مستعد جذب ایده های انقلابی و کمونیستی اند. این نیروی مهمی است که باید آگاه و متشکل شود؛ به ویژه آنکه جامعه در اعماق در تلاطم به سر می برد و هر لحظه امکان فعال شدن دوباره آتشفشان اجتماعی موجود است. رهبران جمهوری اسلامی بیش از هر کسی به این وضعیت واقفند و در هراس دائم از آن به سر می برند. آنان بهتر از هر کسی می دانند که دیگر نمی توانند مناسبات میان خود و مردم را به دوران قبل از خیزش بازگردانند و مانند سابق حکومت کنند.

شک نیست که سرکوبگری رژیم بر روحیات توده های شرکت کننده در این مبارزات تاثیر گذاشته است. اما شرایط به گونه ای است که روحیه تعرضی نسبت به حکومت می تواند از نقطه دیگری سر بلند کند. هر چند که دقیقاً نمی توان گفت امور چگونه تکامل خواهند یافت. این مسأله ربط دارد به مجموع تضادهای پایه ئی که نه تنها حل نشده اند بلکه شدت هم یافته اند. تجربه مبارزه طبقاتی دهساله اخیر از خیزش ۱۸ [سرطان] تیر ۱۳۷۸ تا خیزش شبانه [جوزا] خرداد ۱۳۸۲ تا خرداد ۱۳۸۸ در ایران نشان داد که تا کنون افت یا مهار یا سرکوب يك خیزش راه را بر ظهور گسترده تر و رادیکالتر امواج بعدی گشوده است.

شیوه های سرکوب

این واقعیتی است که رژیم با تکیه به قوای سرکوبگر (مشخصاً تکیه به نیروهای امنیتی) خود توانست موانع بزرگی را در برابر تداوم و گسترش خیزش به وجود آورد. تکیه به روش های سرکوب. مدرن تر، کارآمدتر و موثرتر و ماهرانه تر؛ به ویژه در زمینه از بین بردن فعالیت های متشکل و سازمانیافته؛ این امکان را به رژیم داد که بدون آنکه دست به قتل عام بزند، خیزش را مهار کند. رژیم به اشکال مختلف از پیکر مردم خون ریخت و مرعوب کرد ولی با استفاده از تجربه رژیم شاه در سال ۵۷، این امر را به گونه ای پیش برد که همانند سرکوب های خونین سال ۵۷ خشم بیشتر مردم را دامن نزنند.

رژیم از استانداردهای چندگانه برای سرکوب مردم سود جست. برای ارباب توده های فقیر جامعه کارزاری تحت عنوان مبارزه با قاچاقچیان مواد مخدر و مبارزه با اراذل و اوباش راه انداخت و گروه گروه جوانان را اعدام کرد. در ارتباط با توده های معترض در خیابان شیوه های سرکوب سبعانه را به کار گرفت و در ارتباط با فعالان و رهبران موج «سبز» عمدتاً روش تخریب وجهه سیاسی آنان را به پیش برد. در مقابل، فعالان خیزش فاقد سیستم موثر دفاع از خود بودند. برای فائق آمدن بر این نقطه ضعف، جوانان مبارز باید پیش از هر چیز با روش ها و بینش های ورشکسته که تحت عنوان ندادن «هزینه»، مبارزه را در چارچوبه های قانون و قانون خواهی محدود می

کنند، مرزبندی کنند. نتایج مخرب این روش ها به شکل فضااحت باری خود را در ۲۲ بهمن ۱۳۸۸ نشان داد. اما خلاف آنچه که رهبران موج سبز جلوه می دهند، صرفاً قدرت سرکوب رژیم نبود که مردم را به عقب راند. خیزش از توان مقابله با قدرت سرکوب رژیم برخوردار بود. وقایع عاشورا تنها نمونه ای از این توان بود. (هر چند خودجوشی خیزش، آن را از نظر توان مقابله با روش های سرکوب نیز محدود می کرد، اما مردم به مرور تجاربی کسب کردند و در سطح محدود به شکل های ابتدائی دفاع از خود دست یافتند)

علاوه بر این، رژیم از همان ابتدای خیزش محدودیت های سیاسی معینی در به کار گیری مستقیم و کامل قوای قهری اصلی اش (مانند ارتش و سپاه) داشت و نمی خواست آنها را مستقیماً به میدان آورد. زیرا شکاف سیاسی میان حاکمان می توانست به پروسه های غیر قابل کنترلی در ارتش و سپاه دامن زند. بی شک سرکوبگری رژیم نقش مهمی در عقب راندن خیزش ایفاء کرد اما این رهبران موج سبز بودند که آگاهانه فرمان توقف خیزش را صادر کردند و پندارهای واهی مردم در مورد این «رهبران» ارتجاعی و قوی بودن گرایش مردم به پناه جوئی زیر بال کسانی که قدرت دارند (زیر بال یکی از جناح های حکومت) مانع از مقاومت موثر در برابر این فرامین ارتجاعی و ضد مردمی شد.

هراس رهبران سبز از مردم

علت اصلی صدور فرمان ترمز قطار مبارزاتی مردم از سوی رهبران موج سبز این بود که آنها از ظرفیت موجود در توده ها ترسیدند. از نظر آنها مردم و رای خواست ها و انتظارات سیاسی اینان رفتند. خیزش در جریان تکاملش چنین ظرفیت هایی را از خود نشان داد؛ مسایل و شعارهایی را طرح کرد که مطلقاً خواست رهبران سبز نبود. نگرانی و هراس رهبران سبز از به راه افتادن پروسه های غیر قابل کنترل واقعی بود.

از سوی دیگر، رهبران سبز شرایط را (به ویژه در عرصه بین المللی) برای تعیین تکلیف سریع با جناح غالب مساعد نمی دیدند. آنان با این واقعیت روبرو شدند که در سطح بین المللی (و حتی در سطح هیأت حاکمه امریکا) اراده واحدی مبنی بر کمک به یک جابه جایی قدرت در جمهوری اسلامی، نیست. به علاوه، رهبران موج سبز از تمایل امپریالیسم امریکا مبنی برای ایجاد یک جمهوری اسلامی ضعیف در منطقه، راضی نبوده و نیستند. آنان به مثابه بخشی از هیأت حاکمه چندان حاضر به قبول محدود شدن منافع کلی این نظام نبودند و نیستند.

آنان، از یکسو نگران گسترش وقایعی مثل روز عاشورا بودند چرا که به معنای تقویت رادیکالیسم، اقدامات قهرآمیز و دست زدن به شکل هایی از مبارزه بود که کلیت نظام را به خطر می انداخت. و از سوی دیگر، نگران برخورد امپریالیست ها به چنین روندی؛ چرا که ممکن بود امپریالیستها را وا دارد که به اقدامات اضطرابی برای «تغییر رژیم» دست زنند که در این میان حتی رهبران سبز قربانی شوند.

این تناقض ها در عرصه سیاسی هرازگاهی به صورت ابراز بی اعتمادی طرفین نسبت به یکدیگر بروز می یافت؛ امریکائی ها خواهان روشن شدن سیاست رهبران موج سبز نسبت به هسته ئی شدن ایران بودند و رهبران سبز طفره می رفتند. اختلافات دیگری نیز میان جناح های مختلف موج سبز در مورد ائتلاف های سیاسی برای کسب قدرت موجود بود. کروی و موسوی خواهان ائتلاف با جریاناتی از درون جناح غالب بودند. و عده ای دیگر - مانند سازگارا - در همراهی با سیاست های جناحی از هیأت حاکمه امریکا خواهان تغییر رژیم بودند.

ادامه یابی خیزش و تعیین تکلیف سریع با جناح حاکم به معنای برقراری قدرت سیاسی ضعیف و شکننده بود آن هم با توده هایی که در پروسه مبارزات رادیکالیزه شده بودند. این امر چندان با مذاق رهبران سبز سازگاری نداشت.

آنان بیش از آنچه که تصور می شد خواهان حفظ اقتدار جمهوری اسلامی و در نتیجه کوتاه آمدن در مقابل جناح حاکم بودند .

منافع طبقاتی رهبران «سبز» اعم از اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی (مانند ملی مذهبی ها) ایجاب می کرد که در چنین شرایطی فرمان توقف خیزش را صادر کنند. هراس و بزدلی طبقاتی شان بیان ورشکستگی سیاسی تاریخی طبقه ای است که به هیچ وجه قادر به ایفای ذره ای نقش مترقی در جامعه نیست. اما این جریان طبقاتی بیکار ننشسته و خود را برای تند باد های بعدی آماده می کند. آنان از یکسو نیازمند سوء استفاده از اهرم مبارزات مردم برای مقابله با فشارهای باند غالب و در صحنه ماندن هستند و از سوی دیگر به شدت نگران رادیکالیسم شکل گرفته در میان جوانان می باشند. این امر به اتخاذ سیاست های متفاوت در میان آنان پا داده است تا به طرق گوناگون بتوانند خود را با چرخش های ناگهانی در صحنه سیاست و رفتارهای سیاسی غیر قابل انتظار در میان مردم وفق دهند.

برخی از این سیاست ها، بیان انشقاقات واقعی در میان این جریان است؛ برخی دیگر بازتاب سیالیت ائتلاف ها و اتحادهای سیاسی در میان جناح حاکم و برخی دیگر مستقیماً برای فریب مردم برای اینکه مردم به کلی از آنها روی برنگردانند. برای همین، از یکسو در عمل مردم را به خانه نشینی فرامی خوانند، از سوی دیگر برای بازگردان اعتماد مردم – به ویژه جوانان و زنان - حرف های به ظاهر آتشین می زنند. آنان ضمن وفاداری به جمهوری اسلامی و قوانینش صحبت از تغییر قانون اساسی می کنند یا ضمن تعهد و التزام به اسلام و قوانین اسلامی از تغییراتی در جایگاه دین در دولت سخن می رانند. در همه حال دورویی و ریاکاری سیاسی مشخصه کلی اینان است. حتی برخی از رهبران رده دوم که نقش میانجی میان رهبران سبز با جوانان رادیکال شده را بر عهده دارند، ضمن طرح برخی انتقادات به گذشته ننگین خود در سرکوب دگر اندیشان علناً خامنه ای را به مصاف می طلبند و خواهان کنار رفتن او از قدرت هستند. اما همزمان فراموش نمی کنند تأکید کنند که همه اینها برای «حفظ نظام» است. از نظر آنان برای حفظ کلیت نظام جمهوری اسلامی است که خامنه ای باید کنار گذاشته شود. (۱)

تا زمانی که توده های مردم به طور قطع از رهبری سبز گسست نکنند و پندارهای واهی خود را در مورد آنان دور نریزند؛ همواره خطر آن است که در دوره بعدی اوج گیری مبارزات مردم، این مرتجعین دوباره و به اشکالی دیگر مبارزات مردم را در مجاری دلخواه خود و برای مقاصد سیاسی خود که همانا حفظ جمهوری اسلامی است، سوق دهند و بیکار دیگر انرژی و خلاقیت مبارزاتی توده های مردم را به هرز برند. ممانعت از این خطر تنها زمانی میسر است که بخشی از توده های مردم (از جوانان محلات فقیر تا جوانان محلات رادیکال میانه شهر تهران و شهرهای دیگر) تحت رهبری پیشاهنگ کمونیستی به افق ایجاد یک جامعه دیگر آگاه شوند و نیروهایشان را در این راه سازمان دهند. تا زمانی که توده ها در مقابل سموم ایدئولوژیک و سیاسی رهبران سبز واکسینه نشوند، این جریان سیاسی (در اشکال و رنگ های گوناگون) امکان مانور خواهد داشت و می تواند از کارت های مختلف خود برای اعمال نفوذ بر توده ها سود جوید و حتی زمانی که لازم باشد چهره رادیکال تری به خود گیرد و برای حفظ ماشین دولتی به تغییراتی و حتی برخی جراحی ها از پیکر نظام تن دهد. از این رو نباید به امکانات و مانورهای مکارانه سیاسی این جریان سیاسی کم بهاء داد.

زیگزاگ در سیاست های امپریالیستی

خیزش توده ئی دچار فروکش شد اما از حدت تضادهای درون جامعه کاسته نشد. فاکتورهای جدید همچون تحریم

های بین المللی و طرح حذف یارانه ها و گسترش بحران اقتصادی بر تنش های موجود در جامعه خواهد افزود. دخالت فاکتورهای بین المللی - مشخصاً فشارهای دولت امریکا بر جمهوری اسلامی- تأثیرات متناقضی بر صحنه سیاسی به ویژه اتحادها و ائتلاف های درون هیأت حاکمه باقی خواهد گذاشت اما در مجموع موقعیت جمهوری اسلامی را تضعیف و فضای سیاسی جامعه را ملتهب تر خواهد کرد .

همچون دوره های قبل، حادث شدن تضادهای میان جمهوری اسلامی و امریکا به تردید و انتظار در میان توده ها دامن زده است. ابعاد توحشی که هر آن به دلیل تضادهای میان این دو قطب پوسیده (امپریالیسم و بنیادگرائی اسلامی) می تواند بروز یابد، جدیست. از یکسو تحریم های اقتصادی، زندگی میلیون ها نفر را به خطر انداخته است. زیرا اقتصاد ایران، از سر تا پا، وابسته به نظام سرمایه داری جهانی است. از سوی دیگر، این تحریم ها می تواند مقدمه یک جنگ ویران گر باشد.

در میان محافل نظامی امریکا به طور جدی این بحث جریان دارد که در صورت به نتیجه نرسیدن مذاکرات و بده و بستان های میان جمهوری اسلامی با امریکا، و یا در صورتی که تحریم ها موجب شکاف جدی و همه جانبه تری در هیأت حاکمه اسلامی نشود، گزینه نظامی باید در دستور کار قرار گیرد .

از نظر کارشناسان نظامی امریکائی با توجه به اهداف سیاسی، وضعیت منطقه، و برخی توانائی های نظامی ایران، این جنگ نمی تواند در سطح محدودی به پیش رود و یا از طرقی چون حمله نظامی اسرائیل به تأسیسات اتمی ایران، به طوری که اهداف مد نظر امریکا تحقق یابد. برای تحقق اهداف امریکا، تخریب بزرگ تر و سازمان دادن جنایتی عظیم تر نیاز است. (۲) اینکه امریکا به گزینه نظامی روی آورد به فاکتورهای مختلف در سطح بین المللی - مانند، تناسب قوا میان امریکا از یکسو و چین و روسیه از سوی دیگر- وابسته است. ضعف های دیگری چون بحران اقتصادی در امریکا و شکاف درون هیأت حاکمه امریکا نیز از جمله محدودیت های دیگر در به کارگیری گزینه نظامی است. اما به محرك ها و اجبارات پایه ئی که امریکا را در جهت نگرانی از چارچوبه های نظام سرمایه داری جهانی و پیشبرد رقابت هایش با قدرت های امپریالیستی دیگر بر سر این منطقه ستراتیژیک سوق می دهد نباید کم بهاء داد. چنین فاکتوری بر اوضاع داخلی ایران تأثیر گذارده و بر گره خوردگی تضادها می افزاید و موقعیت جمهوری اسلامی را شکننده تر از پیش می کند .

ایفای نقش مستقل از سوی مردم در رویدادهای آتی و غیر منتظره، وابسته به سطح آگاهی شان از سیاست ها و برنامه های نیروهای طبقاتی مختلف است. برای به عقب راندن روحیه تردید و انتظار، مردم باید به درک روشنی از تضادهای میان جمهوری اسلامی و قدرت های امپریالیستی دست یابند و عمیقاً به این حقیقت آگاه شوند که این ها دو قطب پوسیده يك نظام واحد جهانی اند که شالوده اش بر ستم و استثمار بیرحمانه اکثریت مردم جهان قرار دارد. و هر گونه تمایل یا جهت گیری با یکی از این دو قطب تحت هر عنوان و بهانه ای به معنای تقویت دیگری و زیر پا گذاشتن منافع اکثریت مردم ایران و جهان است. معضلات جدید به انشقاق ها، اتحادها و ائتلاف های سیاسی تازه در میان جناح های حکومتی و توطئه های گوناگون علیه یکدیگر پا می دهد و تضاد میان آن ها را تشدید می کند.

مجموع این شرایط، می تواند تأثیرات مثبتی در جهت شکل گیری یک صف آرائی جدید در میان نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی ایران بگذارد. اما آن را باید آگاهانه تسریع کرد و به پیشواز نبرد های بزرگ برای آغاز یک فرآیند انقلابی جدید رفت.

با فروکش خیزش توده‌ئی، تأثیرات متفاوتی بر مردم شرکت‌کننده در این خیزش و همچنین نیروهای سیاسی داشته است. با فروکش یافتن هر مبارزه‌ای، بخشی از مردم دچار دلسردی و ناامیدی شده، بخش قابل توجهی راه‌های حل «معقول‌تر» و «واقع‌بینانه‌تر» جست و جو می‌کنند و بسیاری نیز رادیکال‌تر شده و دنبال افق‌ها و راه‌های حل نوین می‌گردند. اما واقعیت به همین شکل متناقض بازتاب نمی‌یابد. نمایندگان سیاسی طبقات میانی با توجه به نقش موثری که در این خیزش داشتند و به دلیل توانی که در خلق افکار دارند، واقعیت را یکدست و بدون تناقض بازتاب می‌دهند. و عامدانه می‌کوشند رادیکالیسم شکل گرفته در میان جوانان و آمال و آرزوهای آنان، در افکار عمومی بازتاب نیابد. زیرا می‌خواهند از راه‌های حلی که به تغییر رادیکال وضع موجود می‌انجامد دوری بجویند و چشم امیدها را به درون هیأت حاکمه و راه‌های حل برون مرزی بدوزند.

نیروهای سیاسی «اصلاح طلب» آگاهانه بر چنین روحیات سیاسی دامن می‌زنند. (۳) حتی برخی نیروهای سیاسی دیگر که لزوماً در کمپ اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی قرار ندارند تحت تأثیر این روحیات سیاسی قرار گرفته و با این قبیل گرایش‌های میانی همراهی نشان می‌دهند. از این رو است که ما شاهد گردش به راست در میان بسیاری از نیروهای سیاسی متشکل هستیم. (۴) این گردش به راست در تحلیل نهائی منطبق بر منافع طبقاتی معینی است. این قبیل نیروها یا در هراس از رادیکالیسم توده‌هایند یا قادر نیستند از سطح به عمق، از نمود به جوهر، گذر کنند و زمینه‌های روندهای انفجاری را مشاهده کرده و سیاست تسریع آنان را در جهت یک انقلاب واقعی، در پیش گیرند.

پانوشته‌ها :

۱- مقاله منتشر شده از مصطفی تاجزاده تحت عنوان «پدر و مادر ما باز هم متهمیم!» و نامه‌های عیسی سحر خیز از زندان از چنین محتوایی برخوردارند.

۲- مقاله «بازنگری مجدد گزینه‌های آمریکا در مورد ایران» نوشته جورج فریدمن در نشریه استانفورد (منتشر شده در سایت جرس) رجوع شود. این مقاله تا حدی منعکس‌کننده بحث‌هایی است که در محافل نظامی آمریکا جریان دارد. در این مقاله تأکید شده که علی‌رغم فضای گفت و گو و خوش بینی‌های موجود در این زمینه، آماده‌سازی برای جنگ به طور پنهانی در جریان است. از نظر نویسنده حمله نظامی ممکن است در آینده نزدیک اتفاق بیفتد اما شواهد آشکار آن را نه تأیید و نه رد می‌کنند. نویسنده مقاله با توجه به اهداف سیاسی آمریکا و همچنین موقعیت تنگه هرمز از نظر نظامی و ستراتیژیک (به عنوان گذرگاه نفتی) تأکید می‌کند که این جنگ نمی‌تواند از نظر نظامی در سطح محدودی به پیش رود باید هم زمان کلیه بنادر، نیروی دریایی و هوایی ایران و برخی پایگاه‌های ستراتیژیک نظامی ایران در هم کوبیده شود. از نظر نظامی چنین کاری از عهده اسرائیل خارج است. و مضافاً می‌تواند موجب برانگیختن مخالفت مردم منطقه و کشورهای عرب شود. یکی از تدارکات سیاسی این جنگ، کوتاه کردن دست ایران از اهرم‌هایی چون حزب الله لبنان و شیعیان عراق است. مانورهای سیاسی زیادی برای تحقق این امر توسط عربستان به نیابت از سوی آمریکا به راه افتاده است.

۳- برای نمونه می‌توان به موضع‌گیری زیر از جانب برخی نیروهای سیاسی رجوع کرد.

تقی رحمانی که تا کنون سعی می‌کرد خود را به عنوان جناح چپ ملی مذهبی‌ها بازنشاسند، اخیراً در مقالاتی مبلغ ارتجاعی‌ترین سیاست‌ها شده است. او حسرت موفقیت‌های اردوغان (نخست وزیر ترکیه) در تلفیق بیشتر دین با

دولت را می خورد و برای او باما مدیحه سرائی می کند و مدافع آن است که رهبرانی امثال موسوی و کروبی را باید رسماً نهادینه کرد. (رجوع شود به نوشتارهای این فعال سیاسی به نام «کل کاذب است»، «درس های ملی مذهبی های ایران از ملی مذهبی های ترکیه»)

فعالان سیاسی منتسب به «کمپین يك مليون امضاء» بر خواست های محدودی که در زمینه حقوق زنان طرح می کردند، خط بطلان کشیدند. افرادی چون نوشین احمدی وظیفه خود را پر کردن شکاف میان دولت و ملت دانسته و زهرا رهنورد را به عنوان سمبل رهائی زن ایرانی معرفی می کنند. (رجوع شود به سخنرانی نوشین احمدی خراسانی در حضور زهرا رهنورد به مناسبت سالگرد انقلاب مشروطه به نام «اتحادی استوارتر از گذشته در باغچه جنبش زنان سبز شد.»)

۴- نیروهای چپ اومانیست شده مانند حزب کمونیست کارگری که ناامیدانه می خواهند جایی در ائتلاف های بورژوائی آینده برای خود دست و پا کنند در هم نوائی با گُر ضد کمونیستی، اخیراً کشف کرده اند که علت شکست انقلاب اکتبر روسیه در عدم درك لنین از مقوله انسانیت بود. (رجوع شود به سخنرانی حمید تقوائی به مناسبت سالگرد انقلاب اکتبر). اینان خواهان انقلابی هستند که از دماغ کسی خون نیاید. البته این حزب در حیات سیاسی اش بارها چنین علائمی را برای شرکت در ائتلاف های سیاسی بورژوائی از خود بروز داده اما تا کنون امپریالیست ها آنها را به بازی نگرفته اند.